

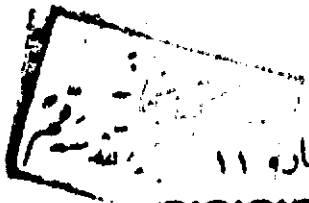
درغم چشمان مست خفته بظاک است
 زانمه جوری که بر صحیفه ابام
 غیر از دشنام چیست قسمت چنگیز
 آنکه گمان میکندش قادر و قاهر
 چون غم و شادی علی الدوام نباید
 راحت روز خوشی اگر بسر آمد
 زحمت خود میدهند عارض و معروض
 بستن دل را شاید آنچه نباید
 ای بس کاید پس از خلیفه و خیار
 چنگ نکیس و لجن بار بدی نیز
 آنکه نویسیش بدان معظم
 خانه گل چیست رو عمارت دل کن
 گر بتوانی بیخوش شهید محبت
 راست روو راستگوی و ترک کج گیر
 نام به از مال و مرد شهره بعلم است
 گر چه اثر نیست نام را ز پس مرگ
 نصرت از علم جوی تا ت نماید
 بر سپه جاهلان مظفر و منصور

ناصر سالار همچو ناصر خسرو

موعظه گفت و شود ز چشم تو مستور

سرائی پور سعیدی

سرائی سخن سرائی را کد خدا و کشور شاعری را پادشاست اسمش بر
 نگارنده غیر معلوم و نسبش موافق ادعا و اظهار خود بسعدی شیرازی می



پیوندد (۱) از علوم ظاهره بی نصیب و فقط خواندن و نوشتن میدانست در هشت سال پیش که من بنده نگارنده هنوز از مشهد مقدس مهاجرت نکرده و بکربت غربت مبتلا نشده بودم سرائی را گاهگاهی در کوچه و بازار باحالتی پشیمان و خاطری بریشان دیدار میکردم و عمرش در آنوقت بیش از هفتاد بود و در فن بدله گوئی یکانه استاد نه زنی داشت نه لانه نه فرزندی نه خانه رندی خانه بدوش بود و شاعری باده نوش مصاحبش جام شراب و ندیمش چنک و رباب گاهی بساط غم و اندوه را پیچیده و در هر مینمود و آتش بسبز خیمه رستم میزد از این رو در آخر کار اختلالی بقوه عاقله اش طاری شده و بقول مرحوم حضرت شیخ الرئیس قاجار « ابوالحسن میرزا ، [شاعری بود مخذل المشاعر] معاصرین سرائی در اوائل ظهورش میرزای خرم و ضیغم و استاد ادب ادیب نیشابوری و سرخوش و جزاینها بوده اند (۲)

(۱) ادعای فوق خالی از حقیقت است چه سعدی بجز در باب که دختری تزویج و پس از اندکی طلاقش گفت چنانچه در گلستان خود اشارت کرده دیگر زنی نخواسته تا نسب سرائی بدو پیوندد

(۲) شرح حال استاد ادیب نیشابوری در مجله ادب پرور ارمغان بقلم من بنده مندرج است. از میرزای خرم و ضیغم بدر وی شعری در بساط حافظه و سامعه نگارنده نیست و فقط اسم انها را از استاد مرحوم شنیدم و چنانچه استاد میفرمود سرخوش در قضیه خسته شدن خرم بسر ضیغم ماده تاریخی گفته و آنچه را از او استاد بیاد داشت من بنده ضبط کرده ام که در ذیل مرقوم است ولی در دیوان سرخوش ندیدم « گفته » تا اینجا که گفته

بس لطافت کدرعلنا ها بود	میهمانان نخورده رپدستند
نا کهان سرخوش آن مهین شاعر	که جهان وصف او شنیدستند
سر « دده » در میان فزود و سرود	... سک بچه را بریدستند

در دیوان بغمای جندقی رباعی ذیل را دیدم که نامی از خرم برده و آیا همین میرزا خرم بسر ضیغم است یا جز او برمن مجهول است « رباعی بغمای جندقی »

خرم که شمار او گدائی آمد	عصر است و بیوی قند و چائی آمد
آوازه نیز من زسیدش در گوش	در فکر مداخل هوائی آمد

در اواخر زندگانی و دوره پریشانی معاصرین سرائی نواب نادری و سالک بیقی و جز اینها بودند ولی مقام سرائی دو شاعری و سخن سرائی بمراتبی بسیار و مراحلی بیشمار از درجات معاصرین متاخرین او بلندتر و عالیتر میباشد | |
 مرحوم استاد ادیب نیشابوری نقل میکند که در زمان حکومت آصف الدوله در خطه خراسان جمعی از سرائی به حکومت تظلم و شکایت نمودند که وی بتبغ زبان و سیف بیان عروق انبساط و اوداج نشاط مردمان را مقطوع میسازد و الی خراسان بحبس وی اشارت نمود و بر اثر سرائی را در اطاقی تاریک و تنگ بزدان افکندند آصف الدوله شبگیر بملاقات وی رفته و از حالش پرسشی میکند سرائی درخواست مینماید که محبس ویرا تغییر داده و در میان باغی که دارای آب روان و دیگر منزهات باشد قرار دهند چه مردمان متذوق را فطرتاً بدینگونه نشأت روحانیه میل متوجه است و الی خندیده و بادست خود طی آنچه چند بچهره وی میزند پس از چند روز سرائی اشعار ذیل را گفته و الی میفرستد

که نکوبم دگر هجای کسی

آصف عهد ملتزم گشتم

نکنم مدحت و ثنای کسی

پی اخذ فلوس اندر طوس

نروم بر در سرای کسی

گر چه باشد مرا سرائی نام

نگذارم دگر بنای کسی

فی المثل گر بنام بگذارند

آصف الدوله پس از نصیحت و اندرز وی را خلاصی بخشید

و نیز مرحوم استاد میفرمود که قضیه غریبی برای سرائی پیش آمده و آن اینست که در یکی از اعیان سرائی قصیده در مدح و ستایش میرزا عبدالله دیرالتولیه که فردی از وجوه و اعیان و خادم باشی است آن مقدس رضوی بوده میبرد از مدوح صله قصیده وی را نداده و بتعلیل میگذارند چون سرائی از دریافت جائزه نومید و درخواست و اصرار خود را در باره اخذ صله بی نتیجه می بیند بر اثر در مقام بد گوئی برآمده و شعری چند در هجو وی میگوید .

دبیرالتولیه از اینمعنی بسیار خشمگین و در صدد انتقام بر میاید و بنوکرهای خود سفارش میکند که بهانه انگیزخته و سرائی را بهر وسیله شده بمنزل در آورند پس از روزی چند سرائی از صحن کهنه بیرون آمده و بخارج بست متوجه بوده یکی از گماشتهگان دبیرالتولیه ویرا دیده بدو نزدیک شده میگوید آقا در مقام بوزش و معذرت برآمده که اندک تاخیری در پرداخت صلّه قصیده شما شده اینک تورا طلبیده تا تدارک مافات کند شاعر خام طمع فریفته شده و بمنزل دبیر که داخل بست و نزدیک صحن است وارد میشود گماشته دبیر التولیه درب منزل را بسته بناگاه مردوزن و بزرگ و کوچک بر سر سرائی تاخته و باچوب و چماق و دسته جاروب و غیره تمام اندام ویرا مجروح میسازند سرائی پس از اینواقعه بیرون آمده و شرح اینداستان را در ترکیب بند مفصلی قریب بدویست شعر پرداخته در خراسان و اطراف حتی در نیشابور نیز رفته و در محافل و مجالس بزرگان قرائت مینماید و عکس دبیر التولیه را نیز همراه داشته و در هنگام خواندن اشعار او را مقابل خود گذاشته و با سرعصا باواشاره میکرده، نسخه اشعار مذکور را نگارنده بدست نیارود آنچه از ترکیب مزبور در مجلس افادات استاد مرحوم شنیده ام و در حافظه باقی است می نگارم «از جمله»

من فقام به دام بی دانه	آه از آن دم که بر درخانه
جاکشانم بجانب خانه	نه بعزت کشان کشان بردند
گشت بر مهر و ماه کاشانه	از کمینگاه شد برون صدزن
همه در دلش ریسی افسانه	همه آهو نگاه و شیرشکار
لیک با ... خویش بیگانه	جمامی ... خلق جهان
کی بود خصم شمع پروانه	همچو پروانه گرد من لیکن
کسر قتل بنده مردانه	ان زنان همه چو عهد خود بستند

... با کلوخ و خاک انداز
 هم سرم نرم کرد و هم شانه
 غرچه دیگری با جرو خشت
 هم جبینم شکست و هم چانه
 با وجودیکه داشتیم ز کتک
 ناله ها چون ستون حنانه
 گاهگاهی بجانب زنها
 می نمودم نگاه رندانه
 مادر پیر او که از پیری
 چانه اش رفته بود تا عانه
 کرد بامن خطاب و گفت بگویی
 باز همچوای حکیم فرزانه
 در چنین حال محسن مشرف (۱)
 کتده زد چنان بدنده من
 که ازان یوم ضرب تا اکنون
 می ندانم که زنده ام یا نه
 دوش پیر معان بمغیچگان
 گفت مستانه زد چو پیمان

که چرا محسن جبوی چپند
 ... خود را بشاخ گداوا فکند

این چند بیت ذیل نیز از ترکیب بند مزبور از بیکرۀ ثانی بدست افتاده

من که مسعود عصر خویشتم
 گشت فرسوده از لگد بدنم
 باسه گز ریش باب او می گفت
 بگذارید خشتکش بکنم
 در حیات و ممات در کار است
 که شود هر عصاره به هم گفتم (۲)
 در طویلۀ اطاق مخصوصش
 یک دو ساعت نمود درسجتم

از گفته های متفرقه وی نیز لختی در خاطر است که ذیلا می نگارم «درهجو
 دربان باشی قدیم»

بدربانان که باشی کرده این مرد شرابی را کز او معموره ها بنهاده بنیاد خرابی را

(۱) سید محسن مشرف برادر میرزا عبدالله است و این مصراع بدینگونه هم روایت شده هم محسن
 مشرف آن خلیلی بند «خابلی شال ترمه را گویند (۲) این دو شعر ملوازلطافت است

شده بواب در باب المراد عارف و عامی مسلمانان که تک آید از اوسوفی و بابی را
چو زیر خیمه رستم زند سفون سیاوشی کند با زوجه خود دعوی افراسیابی را
و نیز گفته

من شکوه ز شوخ تلگرافی نکند صد جورم اگر کند تلافی نکند
چون سیم ندارم چکنم گر خود را خور سندی به ماچ تلگرافی نکند
و هم او گوید در ره جوخان العلمای طبسی

آهنک ثنا ترک هجا خواهر کرد و بزبانکه هجاکنم بجا خواهم کرد
... که بهر ابراهه کشاند تنش در ... خان العلمای خواهم کرد

ایضا

جاکشان را اگر هجا نکند در مجالس بصدور جانکنم
زودل جاکشان پر از خون است گرچه خود میرزا همایونست
چند پیکره دیگر نیز از سخنان وی در حافظه باقیست لکن بواسطه عدم تناسب
بامقام ادب از درج آن سر باز زدیم باقی داستان حیات و اشعار وی ناچار در دستگاه
فضای خراسان موجود است و البته در درج و انتشار آن خواهند کوشید

یکی از شعرای معاصر در هجو سرائی گفته

تامیل هلالست بچوکان بازی تا رسم غزالست بیابان تازی
... دو هزار ترک و یک لک تازی بر ... پور سعدی شیرازی»

همدان - اشراق خاوری

سرائی در هجو و بذله گوئی سوم سوزنی و یغماست از افاضل خراسان تمنا
داریم که اشعار وی آنچه بدست دارند بداره ارمغان ارسال فرمایند